

فصلنامه مطالعات شبه قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال هفتم شماره بیست و نهم، زمستان ۱۳۹۵ (صص ۴۶-۲۹)

نگاه فراهنجار صائب به داستان «خضر» در آینه اشعارش

جمیله اخیانی*

سمیه امامی مطلق**

چکیده

خضر یکی از نام‌های آشنا در ادبیات فارسی است که در هیأت پیامبر، ممدوح، معشوق، پیر و ... در شعر فارسی ظاهر شده است. علیرغم تفاوت در رویکرد شاعران نسبت به داستان خضر، همه آنها در یک نکته مشترکند و آن دید مثبت آنها به خضر و زندگی جاوید اوست؛ اما این داستان در شعر صائب، مدخلی دیگر یافته است. صائب با دست بردن در این داستان، خضر را از هاله رازآمیز پیشین خود جدا کرده و با شگرد خاص خود در خدمت مضمون‌سازی‌های شاعرانه قرار داده است؛ علاوه بر آن، باید گفت آنچه وی را در این زمینه از شاعران پیشین متمایز می‌کند، بار معنایی منفی داستان خضر در شعر وی است که تاکنون مورد توجه قرار نگرفته است. در این مقاله، تمامی مضمون‌های شاعرانه عناصر داستان خضر در شعر صائب گردآوری و طبقه‌بندی شده و به روش توصیفی-تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته و بر این اساس، تفاوت نگاه صائب به شخصیت خضر و عناصر این داستان با نگاه پیشینیانش واکاوی و دلایل این نگرش منفی تحلیل شده است.

کلیدواژه‌ها: صائب، مضمون‌سازی، خضر، آب حیات، زندگی جاوید.

۱-مقدمه

داستان‌های پیامبران از موضوعاتی است که در گستره‌ای وسیع در انواع مختلف شعر فارسی مورد توجه قرار گرفته است؛ از اقتباس و تلمیح و اشارت گرفته تا تأویل به نفع دیدگاه شاعر را در پیچ و خم این داستان‌ها می‌توان دید. از میان این داستان‌ها، داستان خضر شهرتی فراگیر دارد و کمتر

*Email: j_akhyani@znu.ac.ir

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زنجان

**Email: sommayye.emami@yahoo.com

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زنجان

شاعری را می‌توان یافت که به این داستان اشاره نکرده باشد. این شهرت و شمول همه‌گیر داستان خضر، مرهون آب حیات و نامیرایی و زندگی جاوید اوست که دستمایه کنایات و اشارات شاعرانه قرار گرفته است. در شعر صائب این موضوع مانند بسیاری دیگر از مقوله‌های شعر فارسی با توانایی شگفت‌انگیزی در تخیل و ایجاد صورخیال، به صورت «مضمون» برای ارائه نکته‌های فلسفی، اجتماعی، اخلاقی و عرفانی به نمایش درآمده است و این هنر خاص شاعران سبک هندی است که از طریق مضمون‌سازی، حتی موضوعات کهنه و تکراری را در قامتی نو پردازش می‌کنند.

۱-۱ بیان مسأله و سؤالات تحقیق

اگر بخواهیم یک ویژگی بارز را در شعر سبک هندی نام ببریم، بدون شک این ویژگی مضمون‌سازی است که با تاروپود این سبک گره خورده و شعرای آن در این فن، سرآمد به شمار می‌آیند. در واقع «یکی از تمایزات عمده شعر عصر صفوی با شعر دوره‌های دیگر، تغییر جهت خلاقیت‌های ادبی از تصویرسازی به مضمون‌آفرینی است» (حسن‌پورآلشتی، ۱۳۸۴: ۱۶۴). مضمون‌سازی عبارت است از کشف رابطه جدید بین دو شیء یا دو پدیده که پیش از آن کسی چنین ارتباطی بین آن دو نیافته است. «مضمون‌سازی یک ساخت ثابت و مشخص چون تشبیه و استعاره و ... نیست. شاعر ممکن است خلق مضمون کند و در بطن آن هم تشبیه باشد هم استعاره و یا هر شگرد بیانی دیگر... عامل شکل‌گیری مضمون، اساساً قدرت تداعی شاعر از رهگذر شباهت‌ها، مجاورت‌ها و تضادها، امکانات دلالتی کلمات، امکانات تصویری و تداعی موتیف‌ها و قراردادهای ادبی است در حوزه آنچه در حس و ادراک آدمی واقع است» (همان).

وقتی از مضمون‌سازی به عنوان ویژگی مهم سبک هندی یاد می‌شود، به این معنی نیست که مضمون‌سازی تنها در شاعران این سبک دیده می‌شود؛ در اشعار خاقانی، سعدی و حافظ نیز می‌توان نمونه‌هایی از مضمون‌سازی را دید؛ اما این شیوه با این بسامد بالا فقط مختص سبک هندی است. توجه وافر شاعران این سبک به مضمون‌سازی موجب شده که شعر آنها گاه از تاثیر عاطفی تهی و تنها هدفش شگفت‌زده کردن خواننده شود. در واقع «شعر سبک هندی شعر مضامین اعجاب‌انگیز و ایجاد رابطه‌های غریب است» (شمیسا، ۲۹۸: ۱۳۷۴).

شعر صائب از این رابطه‌های غریب و اعجاب‌انگیز سرشار است؛ به گونه‌ای که کمتر بیتی از صائب را می‌توان یافت که مضمون تازه‌ای در آن ارائه نشده باشد. مضامین فراوان و حتی متضاد او

در تمام موضوعات شعر فارسی مانند عشق، می، طبیعت، مرگ، و ... مجرای شده است که نه تنها او را از دیگران متمایز می‌کند؛ بلکه گاه باعث تغییر جهت نگاه خواننده به سمت و سوی دیگر می‌گردد تا از دریچه‌ای تازه به موضوعات کهن بنگرد و از آن لذت ببرد. داستان‌های پیامبران و از جمله خضر(ع) نیز از همین مقوله است؛ داستان خضر در ادبیات کلاسیک فارسی با موتیف‌هایی مشخص نمود یافته که بیانگر دیدگاه مثبت شاعران نسبت به این شخصیت است؛ اما آنچه در این زمینه، صائب را از دیگران جدا می‌کند، نگرش منفی او نسبت به خضر و آب حیات است. این نوشتار به بازتاب این داستان در شعر صائب و نحوه بهره‌برداری او از آن می‌پردازد و می‌کوشد به این پرسشها پاسخ دهد: ۱- کاربرد داستان خضر در شعر فارسی پیش از صائب چیست؟ ۲- نگاه صائب به داستان فوق چه تفاوتی با پیشینیانش دارد؟ ۳- دلایل نگاه متفاوت صائب به این داستان چیست؟

۲-۱- اهداف تحقیق

این مقاله در پی آن است که نگاه متفاوت صائب به داستان خضر و هنر وی را در تبدیل یک اسطوره مذهبی به شخصیتی حقیقی برای بازآفرینی یک موضوع قدیمی و نیز استفاده از این بازآفرینی به منظور ایجاد لذت ناشی از شگفتی در کنار استفاده اخلاقی از اجزای داستان را نشان دهد.

۳-۱- پیشینه تحقیق

آنچه در باره شعر صائب نوشته شده، عمدتاً به «مضمون و مضمون‌پردازی» در اشعار او به صورت کلی پرداخته‌اند؛ از جمله مقاله‌های: «معنی و مضمون در شعر صائب» از ضیاءالدین سجادی، «مضمون‌سازی در شعر و سبک هندی» از سعید ارباب شیرانی و «نوآوری در شعر صائب» از محمد بیربای گیلانی که در کتاب *صائب و سبک هندی در گستره تحقیقات ادبی جمع شده است*. همچنین کتابهای طرز تازه از حسن حسن‌پور آلاشتی و بیگانه مثل معنی از محمدحسین محمدی نیز شایسته یادآوری است.

اما همان‌گونه که اشاره شد، در این نوشته‌ها، به کلیت مضمون‌سازی پرداخته شده است. تنها نوشته‌ای که به طور خاص به مضمون‌آفرینی صائب پرداخته، مقاله «انحراف از هنجار در شعر صائب تبریزی» از محمد حکیم آذر است که با ارائه شواهد شعری، موضوع «مخالف‌خوانی» در

شعر صائب را به طور کلی مورد توجه قرار داده است؛ درحالی که در مقاله حاضر، به طور خاص به داستان خضر در شعر صائب و نگاه فراهنجار و منفی شاعر به این داستان و بویژه مهم‌ترین بخش آن یعنی نوشیدن آب حیات و تحلیل این دیدگاه پرداخته شده است.

۲- داستان خضر در فرهنگ اسلامی

نام خضر در قرآن کریم نیامده است؛ اما در آیه‌های ۶۵ و ۶۶ سوره کهف از ملاقات موسی با یکی از بندگان خداوند سخن می‌رود که این بنده نیکوکار و به تعبیر قرآن "عبد صالح" را عمده مفسران قرآن "خضر" نامیده‌اند (پورنامداریان، ۱۳۶۹: ۲۷۱). مهم‌ترین بخش داستان خضر که توجه بسیاری از شاعران را به خود معطوف داشته است، نوشیدن او از آب حیات و زندگانی جاوید یافتن اوست. طبری خضر را از سرهنگان ذوالقرنین می‌داند که خبر یافته بود که در ظلمات آب حیات است و هر که از آن بخورد، هرگز نمی‌میرد. ذوالقرنین به طمع آن آب به ظلمات می‌رود؛ اما آن را نمی‌یابد. خضر آب را می‌یابد، از آن می‌خورد و ذوالقرنین را آگاه می‌کند که من آب را یافته‌م. ذوالقرنین و لشکرش به جستجوی آب حیات می‌روند و هفت شبانه‌روز می‌گردند؛ اما آن را نمی‌یابند (طبری، ۱۳۶۷، ج ۶: ۱۵۴۳-۱۵۴۴). تفسیر سوراآبادی، ذوالقرنین را همان اسکندر معرفی می‌کند و چندین روایت برای وجه تسمیه او به "ذوالقرنین" می‌آورد (سوراآبادی، ۱۳۸۱: ۷-۱۴۴۶). به این ترتیب خضر به آب حیات می‌رسد و با خوردن آن زندگانی جاوید می‌یابد.

داستان خضر بخش‌های رازآلود دیگری نیز دارد؛ از جمله ملاقات و همراهی موسی با خضر و حوادث طول راه، سبزه‌پوشی خضر، و پنهان بودن وی از چشم مردم که در بخش‌های دیگر این نوشتار به آنها خواهیم پرداخت.

۳- داستان خضر در شعر فارسی

داستان‌های مربوط به پیامبران، تقریباً در همه ادوار و انواع شعر فارسی بازتاب یافته است؛ اما البته نوع اشارات شاعران و هدف آنها با یکدیگر متفاوت است. «اشاره شاعران به داستان انبیاء در آغاز محدود به برجسته‌ترین و مشهورترین اعمال و حوادث زندگی و بارزترین و خارق‌العاده‌ترین صفات و خصوصیات شخصی و قدرت‌های معجزه‌آفرین پیامبران است» (پورنامداریان، ۱۳۶۹: ۷). این نکته در باره داستان خضر نیز صادق است. خضر به عنوان کسی که با خوردن آب حیات به

آرزوی همیشگی انسان برای زندگی جاوید دست یافته و از این طریق متمایز شده، مورد توجه قرار گرفته است. در اشعار مدحی از آنجا که هدف اصلی شاعر مدح است، معمولاً خضر مشبه به ممدوح قرار می‌گیرد:

سال و مه اندر سفری خضروار خوابگه و جای تو مهد صباست

(فرخی سیستانی، ۱۳۷۱: ۱۸)

شربت آب زندگانی باد

خضر و اسکندری به دانش و داد

(انوری، ۱۳۷۲: ۵۸۴)

و حتی یادکرد خضر می‌تواند به جهت نشان دادن بزرگی و برتری ممدوح بر او باشد:

هزار بار ز دریا گذشته باشد خضر ز آب گنگ همانا گذشته نیست دو بار

(فرخی سیستانی، ۱۳۷۱: ۶۲)

«آب حیات» نیز بر حسب شخصیت ممدوح و در رابطه با مدح به گونه‌های مختلفی تعبیر می‌شود؛ از جمله گاه مشبه به شرابی قرار می‌گیرد که در کف ممدوح است:

چون خضر نشسته خسرو عالم می بر کف او چو چشمه حیوان

(امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۸۲۳)

ز جام توست یکی قطره چشمه حیوان ز تیغ توست یکی شعله آذر خراد (همان: ۱۳۷)

و گاه مشبه به مرکب قلم وی:

کلک تو بارک‌الله بر ملک و دین گشاده صد چشمه آب حیوان از قطره سیاهی

(حافظ، ۱۳۶۸: ۳۶۸)

در قصاید مذهبی و یا اشعاری که رنگ و بوی دینی دارند، آب حیات گاه به معانی نهفته در کلام بزرگان دین تأویل می‌شود؛ چنانکه در شعر ناصر خسرو می‌بینیم:

آب حیات زیر سخن‌های خوب اوست آب حیات را بنخور و جاودان ممیر

(ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۱۰۵)

گاه به معنی «معرفت» است که دل را سرشار کرده است:

ساختم آینه دل یافتم آب حیات گرچه باور نایدت هم خضر و هم اسکندرم

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۲۴۸)

و گاه ره‌آوردی است که از انجام اعمال مذهبی به دست می‌آید:

از بسی سنگ سیه بوسه زدن وقت وداع

چشمه خضر ز ظلمات مفاجا بیند

(همان: ۹۸)

در غزل، آب حیات معمولاً در ارتباط با معشوق معنا می‌یابد؛ از این رو گاه می‌تواند "خاک کوی معشوق" باشد:

آب حیات من است خاک درکوی دوست

گر دو جهان خرمی است ما و غم روی دوست

(سعدی، ۱۳۶۳: ۴۵۰)

آب حیوان اگر این است که دارد لب دوست

روشن است این که خضر بهره سراپی دارد

(حافظ، ۱۳۶۸: ۱۶۰)

البته خضر و آب حیات در اشعار عرفانی جلوه افزون تری دارند. چنانکه می‌دانیم شعر عرفانی فارسی، سرشار از معارف اسلامی است که در خدمت اهداف عرفانی، دینی، اخلاقی یا حکمی قرار می‌گیرد. داستان خضر نیز مانند داستان‌های دیگر پیامبران در جهت ارائه و ترویج همین مفاهیم و تعالیم مطرح می‌گردد و البته به خاطر خاص بودن موضوع "آب حیات" در این داستان «متصوفه به نحوی گسترده این موضوع را در جهت افکار عرفانی تأویل و از آن بهره‌برداری دلخواه کرده‌اند» (پورنامداریان، ۱۳۶۹: ۲۷۵)؛ «از جمله گاه آب حیات را همان علم لدنی یا معارف الهی دانسته‌اند» (همان: ۳۱۳) در بیت زیر منظور از «آب خضر»، «معارف الهی» است:

آب خضر از جوی نطق اولیا

می‌خوریم ای تشنه غافل بیا

(مولانا، ۱۳۶۸، ج ۳: ۲۴۶)

به این ترتیب خضر، مثالی برای شیخ و مراد می‌شود که «قطب دایره امکان و متصدی تربیت و تهذیب سالک و ایصال او به حق است و تحت تأثیر تربیت و به تصرف او روح انسانی تکامل می‌یابد» (رجائی بخارائی، ۱۳۶۴: ۸۸)

ما سبوه‌ای طلب آورده‌ایم

سوی تو ای خضر ثانی فاسقنا

(مولانا، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۱۵)

عطار «آب زندگی از دست خضر خوردن را نهایت آرزوی هر سالک مستعدی می‌داند؛ چراکه رسیدن به نهایت حقیقت است» (اشرف‌زاده، ۱۳۷۳: ۱۰۲).

کی بود کاواز بردارم تمام

کز کف خضر آب حیوان می‌خورم

(عطار، ۱۳۷۴: ۴۴۰)

در نزد کسی مانند مولانا، گاه خضر و آب حیات رمز و مظهری برای حق، معشوق و روح قرار می‌گیرد. آب حیوان نیز در نزد وی به «لطف حق»، «ایمان»، «وصال یار»، «خیال یار»، «جمال یار» و حتی «مرگ» و نیز «ثنا و دشنام یار» هم تأویل شده است (نک. پورنامداریان، ۱۳۶۹: ۲۹۴-۳۲۳).

۴- داستان خضر در شعر صائب

در شعر سبک هندی، داستان پیامبران مانند دیگر موضوعات شعر فارسی، دست‌مایه‌ای برای مضمون‌یابی‌های شاعرانه قرار گرفته‌است. در واقع شاعر بیش از آنکه به حقیقت ماجرا توجه نشان دهد، آن را در ذهن خود بازسازی می‌کند و وسیله‌ای برای اظهار خلاقیت خود و شگفت‌زده کردن خواننده قرار می‌دهد. این نکته را بیش از همه در شعر صائب شاهدیم که چگونه مضمون‌های متفاوت و نکته‌های حکیمانه از این داستان پرداخته‌است؛ اما آنچه وی را از شاعران پیشین متمایز می‌سازد، نگاه متفاوت و به عبارتی بدبینانه او به خضر و آب حیات است. توجه صائب به این داستان و مضمون‌سازی‌های او با عناصر آن را می‌توان به چهار بخش تقسیم کرد: خضر و آب حیات - خضر و سبز پوشی - خضر و پنهانی - و خضر و تعمیر دیوار یتیمان.

۴-۱- خضر و آب حیات

چنان که اشاره شد مهمترین بخش داستان خضر، دست‌یابی او به آب حیات است. خضر در تاریکی از اسکندر و لشکریانش جدا می‌شود و با یافتن آب حیات و خوردن آن از زندگی جاودان بهره‌مند می‌گردد. صائب با این بخش داستان، مضمون‌های متضادی ساخته است، به این صورت که گاه دور شدن خضر از اسکندر را موجب یافتن آب حیات دانسته و از رهگذر آن، دوری از پادشاهان را توصیه کرده‌است:

درگذر از قرب شاهان عمر اگر خواهی که خضر یافت عمر جاودان تا شد ز اسکندر جدا
(صائب، ۱۳۸۷: ج ۱: ۶)

همچنان که دوری گزیدن از مردم را:

کناره گیر ز مردم که تا نگردد فرد به خضر آب ز سرچشمه بقا ندهند
(همان، ج ۴: ۱۹۰۴)

و گاه برعکس همراهی با اسکندر را موجب اقبال خضر دانسته‌است:

سایه ارباب دولت شمع راه ظلمت است

خضر از اقبال سکندر یافت آب زندگی

(همان، ج ۶: ۳۲۶۴)

اما نکته مهم در این زمینه این است که اگر در شعر پیشینیان، خضر به عنوان شخصیتی اسطوره‌ای، برتر و مافوق انسان‌های دیگر مطرح شده و از این جهت یا مشابه به ممدوح قرار گرفته تا مقام وی را از دیگران فراتر برد و یا نمادی از پیر و رهبر شده که مقام معنویش مافوق انسان‌های دیگر است، در نگاه صائب، خضر شخصیتی حقیقی است که آب حیات خورده است. از نظر صائب، چگونگی و چرایی این ماجرا مهم است نه خود آن و به همین دلیل، اشارات شاعر را به موضوع خضر باید از نوع «حسن تعلیل» دانست، نه «تلمیح». به عبارت دیگر، زندگی جاوید خضر، علل و اسباب دنیایی دارد و او می‌کوشد، این دلایل و اسباب را کشف کند تا بتواند نکته‌های اخلاقی از آن استخراج کند. آب حیات نیز اگر در دید شاعران دیگر آنچنان دور از دسترس و کیمیاوار است که برای به دست آوردن آن، به رمز پناه برده و حقیقت آن را در معنای رمزی آن یافته‌اند، در شعر صائب، در معنای واقعی آن، یعنی آبی که زندگی جاوید می‌بخشد، مورد توجه قرار گرفته و از این جهت مورد طعن و سرزنش او واقع شده است. اگر نتیجه آب حیات، زندگی جاوید است، از نظر صائب نه تنها مثبت نیست؛ بلکه آنقدر منفی است که باید از آن گریخت:

به احتیاط ز دست خضر پیاله بگیر

مباد آب حیات دهد به جای شراب

(همان، ج ۱: ۴۴۹)

نگرش منفی صائب نسبت به آب حیات و زندگی جاوید را می‌توان در مضمون‌های زیر دید:
زندگی جاوید، زندان است. همچنانکه خضر تا ابد در آن زندانی است و راه بیرون‌شدی از آن ندارد:

ما از این هستی ده روزه به جان آمده‌ایم

وای بر خضر که زندانی عمر ابد است

(همان، ج ۲: ۷۱۸)

خبر ز تلخی آب بقا کسی دارد

که همچو خضر گرفتار عمر جاوید است

(همان، ج ۲: ۸۲۶)

حاصل زندگی جاوید دیدن داغ عزیزان است:

ای خضر غیر داغ عزیزان و دوستان

حاصل تو را ز زندگی جاودانه چیست

(همان، ج ۲: ۹۵۵)

نیست جز داغ عزیزان حاصل پایدگی
خضر حیرانم چه لذت می‌برد از زندگی
(همان، ج ۶: ۳۲۶۳)

دایم از داغ عزیزان جگرش پر خون است
هر که چون خضر در این نشئه بود مایل عمر
(همان، ج ۵: ۲۲۵۹)

می‌کند داغ عزیزان زندگی را ناگوار
آه افسوسی است مد عمر بی‌پایان خضر
(همان، ج ۵: ۲۲۲۹)

و یقیناً این زندگی با دیدن داغ دوستان و عزیزان لذتی نخواهد داشت:

بهار عمر ملاقات دوستداران است
چه حظ کند خضر از عمر جاودان تنها؟
(همان، ج ۱: ۳۲۷)

صائب از داغ عزیزان خضر روز خوش ندید
وای بر آن کس که در قید جهان جاوید ماند
(همان، ج ۳: ۱۲۱۰)

نتیجۀ زندگی جاوید پشیمانی است:

بر سکندر شد گوارا تشنگی تا خضر را
غوطه در زهر ندامت داد آب زندگی
(همان، ج ۶: ۳۲۶۵)

از آنجا که در نظر صائب زندگی آن قدر ارزش ندارد که بخواهد جاودانه بماند؛ با بزرگ کردن عناصر فرعی آب حیات، مانند قرار داشتن آن در ظلمات و یا پنهان ماندن آن از چشم اسکندر و برداشت منفی از این موضوعات، می‌کوشد آن را از چشم بیندازد؛ چنانکه در ظلمات بودن آب حیات را به "دل سیاهی" آن تعبیر می‌کند:

ز دل سیاهی آب حیات می‌آید
که تشنه سر به بیابان دهد سکندر را
(همان، ج ۱: ۲۹۳)

آن لب نوحه غباری از دل ما بر نداشت
آب خضر از دل سیاهی فکر اسکندر نداشت
(همان، ج ۲: ۶۶۵)

تشنه چشم افتاده است آیینۀ اسکندری
ورنه آب زندگانی دل سیاهی بیش نیست
(همان، ج ۲: ۶۴۴)

و اینکه چون خودش سیاه‌دل است، دل دیگران را هم سیاه می‌کند:

چون آب زندگانی در ظلمت است پنهان؟
دل را سیه نسازد گر آب زندگانی
(همان، ج ۶: ۳۴۱۱)

از طرف دیگر چون تنها خضر را سیراب کرده، بخیل هم هست:

چون آب خضر نیست سیه کاسه و بخیل
عام است فیض چشمه حیوان صبحگاه

(همان، ج ۶: ۳۲۱۸)

اما پرسش این است که چرا صائب زندگی جاوید را اینچنین منفی تصویر می‌کند؟ آیا رفاه زندگی او از شاعران پیشین کمتر بوده است؟ آیا می‌توان گفت که صائب آینه زمانه خود بوده و مردم در دوره وی از زندگی به تنگ آمده‌بوده‌اند؟ آیا آنان که پیش از او زیسته‌اند، از زندگیشان بیشتر راضی بوده‌اند که دنبال عمر جاودان می‌گشتند؟

باید گفت صائب مانند بیشتر شاعران سبک هندی، زندگی مرفهی داشته؛ هم در خانواده‌ای تاجر به دنیا آمده، هم خود به تجارت مشغول بوده و هم به عنوان یک شاعر بزرگ در ایران و هند مشهور بوده و از ارباب قدرت صله دریافت می‌کرده است (نک. صفا، ۱۳۷۸، ج ۵: ۱۲۷۷).
با وجود این نوعی بدبینی نسبت به زندگی در شعر اغلب شاعران سبک هندی دیده می‌شود و صائب هم از این ویژگی برکنار نیست. گرچه شاید بتوان گفت صائب در روزگاری می‌زیسته که نگرش کلی مردم نسبت به زندگی با دوره‌های پیشین تفاوت یافته است؛ اما می‌توان دلایل زیر را هم در این زمینه مؤثر دانست:

۴-۱-۱- نگرش عرفانی صائب

شعر صائب با معانی عرفانی و پندهای حکیمانه آمیخته شده است. عرفان او «یک عرفان وجدانی روشن و خالی از اصطلاحات مجعول اهل فن» است (امیری فیروزکوهی، ۱۳۷۱: ۱۱) و می‌دانیم که بی‌اعتباری دنیا، یکی از بن‌مایه‌های اصلی عرفان است. تعبیر از دنیا و زندگی دنیایی در اشعار صائب به «زنداد»، یادآور حدیث معروف «الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر» (رک. فروزانفر، ۱۳۴۷: ۱۱) است که در آثار عرفا و متصوفه زیاد تکرار شده، چنانکه مولانا نیز دنیا را زندان خوانده است:
این جهان زندان و ما زندانیان
حفره کن زندان و خود را وارهان
(مولانا، ج ۱: ۶۱)

۴-۱-۲- مخالف خوانی

دلیل دیگر می‌تواند آنچه آن را «مخالف‌خوانی» نامیده‌اند (کریمی، ۱۳۷۷: ۳۴) باشد. مخالف خوانی

یعنی مخالفت با آنچه پیشینیان در باره موضوعی خاص گفته‌اند؛ نوعی هنجارشکنی در سنت شعری برای شکستن عادت‌های ذهنی خواننده و به تفکر واداشتن او و درواقع شگردی برای فرار از تکرار و ارائه حرفی نو در موضوعی کهن. اگر نگاه دیگران به خضر مثبت بوده، صائب با نگرش منفی خود روح تازه‌ای در داستان می‌دمد و دوباره به گونه‌ای متفاوت، از آن بهره می‌گیرد. نکته‌ای که در این زمینه شایسته یادآوری این است، این است که مخالف‌خوانی «شکستن هنجارهای پیشین در تلمیح‌پردازی مرسوم و متداول گذشتگان یا انحراف از نرم ادبی» هم تعریف و بدین ترتیب ذیل «تلمیح» طبقه‌بندی شده است (حکیم‌آذر، ۱۳۸۴: ۱۱۹)؛ در حالی که این ویژگی، نه فقط تلمیحات، بلکه تمامی سنت‌های ادبی را دربرمی‌گیرد؛ چنانکه این مخالف‌خوانی مثلاً در باره ارتباط «شمع و پروانه» که در سنت ادبیات فارسی عاشق و معشوق هستند در شعر صائب دیده می‌شود:

گریه شمع از برای ماتم پروانه نیست صبح نزدیک است در فکر شب تار خود است
(صائب، ۱۳۸۷ ج ۲: ۴۸۹)

۴-۱-۳- مضمون‌سازی

اما شاید مهمترین دلیل این نگرش منفی در ویژگی سبکی او مضمون‌سازی باشد. به نظر می‌رسد صائب بیش از هر چیز به مضمون‌سازی و یافتن نکته تازه‌ای که پیش از او ارائه نشده باشد، اهمیت می‌دهد؛ همان که با عنوان "معنی بیگانه" از آن یاد می‌کند و لذت خود را در کشف آن می‌داند:

در غریبی آشنا از آشنا هرگز نیافت لذتی کز معنی بیگانه می‌یابیم ما
(همان، ج ۱: ۱۳۴)

به همین دلیل است که وی مضمون‌های مثبت هم با آب حیات دارد که البته بسیار کمتر از مضمون‌های منفی اوست و بیشتر مربوط به فرعیات داستان است، نه اصل آن؛ ازجمله اینکه آب حیوان پروایی از سیاهی ندارد:

پروای خط مشکین، آن دلربا ندارد اندیشه از سیاهی، آب بقا ندارد
(همان، ج ۴: ۲۱۴۴)

و یا اینکه ظلمت، آب حیوان را از چشم شور ننگه می‌دارد:

ز چشم بد ننگه دارد سیاهی آب حیوان را جمال هفته را نیل شب آدینه می‌باید
(همان، ج ۳: ۱۵۶۲)

۴-۲- خضر و پنهانی

نکته دیگر در داستان خضر که به وفور به آن پرداخته شده، پنهان بودن او از چشم مردم است. «خضر پنهان است و کسی او را نمی بیند مگر آنکه خود بر کسی که محتاج کمک است، ظاهر شود» (شمیسا، ۱۳۶۲: ۲۴۹).

صائب با این بخش داستان نیز مضمون‌های تازه و متفاوتی ساخته است. گاه دلیل پنهان بودن خضر از چشم مردم را شورچشمی آنان دانسته تا او را چشم نزنند:

ز چشم شور شد از چشم خلق خضر نهان
به هیچ کس دم آبی به مدعا ندهند
(صائب، ۱۳۸۷، ج ۴: ۱۹۰۴)

ز چشم شور آب زندگانی تلخ می گردد
از آن چون خضر برگرد جهان پوشیده می گردم
(همان، ج ۵: ۲۶۶۹)

دم آبی به کام دل نصیب کس نمی گردد
از آن گردید خضر از چشم شور دیدگان پنهان
(همان، ج ۶: ۳۰۰۵)

و گاه به این اشاره دارد که همین پنهان بودن و تنهایی خضر او را به مقام رهبری و هدایت دیگران رسانده است:

در میان مردمان بودم به گمراهی علم
رهبر عالم شدم چون خضر تا تنها شدم
(همان، ج ۵: ۲۵۹۱)

و اصلا همین زندگی پنهان و پوشیده حال بودنش او را جاودان کرده است:

در میان مردمان بودم به گمراهی علم
رهبر عالم شدم چون خضر تا تنها شدم
(همان، ج ۵: ۲۵۹۱)

کوتاهی حیات ز اظهار زندگی است
زان خضر دیر ماند که پوشیده حال شد
(همان، ج ۴: ۱۹۷۴)

فرد شو فرد که تا خضر نشد دور از خلق
دم آبی به فراغت نتوانست کشید
(همان، ج ۴: ۱۷۶۰)

اما مهمترین مضمونی که صائب از رهگذر این موضوع خلق کرده است «شرمندگی خضر» است. خضر به تنهایی آب حیات خورده است، نه اسکندر، نه لشکریان وی و دیگر همسفرانش و نه هیچ کس دیگر به آب حیات دست نیافته اند. به عبارت دیگر خضر «تک خوری» کرده و شرمندگی حاصل

از این کار، مهمترین دلیل پنهان بودنش از چشم مردم است. صائب در ابیات متعددی این مضمون را تکرار کرده است:

سبز نتواند شد از خجالت میان مردمان هر که آب زندگی چون خضر تنها می خورد

(همان، ج ۳: ۱۱۷۹)

در چشم خلق سبز نگردد ز انفعال تنها چو خضر هر که خورد آب زندگی (همان، ج ۶: ۳۳۸۳)
مخور بی همراهِ صائب دم آبی اگر باشد که از شرم سکندر خضر گردید از نظر پنهان

(همان، ج ۶: ۳۰۰۵)

بی رفیقان موافق آب خوردن سهل نیست می دهد یاد از خجالت جلوۀ پنهان خضر

(همان، ج ۵: ۲۲۲۹)

آب بی یاران مخور کز خجالت تنهاخوری خضر نتواند شدن در حلقۀ احباب سبز

(همان، ج ۵: ۲۲۹۹)

نمی کنم هوس طول عمر تا شد خضر ز شرم زندگی از چشم مردمان پنهان

(همان، ج ۶: ۳۰۶۳)

از این خجالت که تنها خورد آب زندگانی را ندانم خضر پیش مردمان چون سبز می گردد

(همان، ج ۳: ۱۳۹۰)

و به دلیل همین تنها خوردن است که خضر را «بی مروت» توصیف کرده است:

می کنم سیراب اول همراهِ خویش را راه علوم انسانی این نمک بر زخم خضر بی مروت می زخم

(همان، ج ۵: ۲۶۰۸)

این شرمندگی خضر دلیل دیگری نیز دارد و آن اینکه او از زندگی عار دارد:

گردن مکش ز تیغ شهادت که خضر را دارد نهان ز چشم جهان عار زندگی

(همان، ج ۶: ۳۳۸۳)

۴-۳- خضر و سبزپوشی

نکته دیگری که در داستان خضر مورد توجه صائب واقع شده "سبزپوشی" وی و "سبز شدن زمین اطراف او" است. گفته اند: «خضر سبزپوش است و از این رو کسانی که برای برآوردن حاجت خود از خضر نذر کرده اند، جامۀ سبز می پوشند» (شمیسا، ۱۳۶۲: ۲۴۸)؛ صائب دو مضمون متضاد،

با این «سبزی» خلق کرده‌است؛ از یک سو سبزپوشی خضر را زنگار خجالتی دانسته که بدنش را فراگرفته؛ چراکه زندگی را از آب حیات جسته‌است:

سبز چون خضر ز زنگار خجالت گردد
زندگی هر که ز سرچشمه حیوان جوید

(همان، ج ۴: ۱۷۶۳)

و از سوی دیگر دور شدن خضر از همسفرانش را موجب رسیدن به چنین مقامی دانسته و به این ترتیب جدایی از همسفران ظاهری را توصیه کرده‌است:

بگسل از صحبت این همسفران تا چون خضر
هر کجا پای نهی جای قدم سبز شود

(همان، ج ۴: ۱۷۳۶)

۴-۴- خضر و تعمیر دیوار یتیمان

بخش دیگری از داستان خضر درباره ملاقات موسی با اوست. هنگامی که موسی به خضر می‌رسد، از او می‌خواهد مصاحبتش را بپذیرد و او را با خود همراه کند. در طی این مصاحبت و همراهی، موسی شاهد عملکردهای به ظاهر غیر قابل توجیهی از سوی خضر است که به طور خلاصه عبارتند از: سوراخ کردن کشتی که خود بر آن سوارند، کشتن پسر بچه‌ای که در راه می‌بیند و تعمیر دیواری در روستایی (نک پورنامداریان، ۱۳۶۹: ۲۸۰-۱) که بعدها خضر حکمت هر کدام از آن اعمال را برای موسی بازگو می‌کند. آنچه در این بخش داستان، توجه صائب را به خود معطوف کرده، آنجاست که «آن دو وارد دهی می‌شوند. از اهل ده طعام می‌خواهند، اما کسی به آنها غذایی نمی‌دهد و آنها از ده خارج می‌شوند. در حوالی ده، خضر به دیواری برمی‌خورد که به یک طرف مایل شده و در حال انهدام است. خضر به مرمت و اصلاح دیوار می‌پردازد و آن را محکم می‌کند و در پاسخ موسی که کاش برای این کارش مزدی طلب می‌کرد، می‌گوید: آن دیوار متعلق به دو طفل یتیم بوده و در زیر آن دیوار گنجی پنهان است. اگر دیوار خراب می‌شد، آن دو طفل یتیم که فرزندان مرد صالح و نیکوکاری هستند، از آن گنج محروم می‌ماندند. دیوار را محکم ساختم که فعلاً گنج پنهان بماند تا آن دو طفل به سن رشد برسند» (شمیسا، ۱۳۶۲: ۲۵۵).

درواقع تنها بخش داستان خضر که در شعر صائب با دید کاملاً مثبت به آن نگریسته شده، همین بخش است. اگر کسی مثل مولانا، به خاطر شباهتی که در شکستگی کشتی و شکستگی سالک در عرفان می‌بیند، به بخش فوق‌الذکر توجه نشان می‌دهد:

کشتی شکسته باید در آبگیر خضر
کشتی چو نشکنی تو نه کشتی که لنگری
(مولانا، ۱۳۷۵، ج ۲: ۱۱۰۰)

صائب چون به خضر به عنوان شخصیتی واقعی و نه اسطوره‌ای می‌نگرد، تنها بخش "تعمیر دیوار یتیمان" را می‌پسندد تا از رهگذر آن، کمک به یتیمان و درماندگان را توصیه کند. وی در ابیات بسیاری، همین موضوع را موجب زندگانی جاوید خضر دانسته است:

سعی در تعمیر دیوار یتیمان کن که شد
ایمن از سیل فنا زین رهگذر بنیان خضر
(صائب، ۱۳۸۷، ج ۵: ۲۲۲۹)

تا چو خضر نیک پی از زندگانی برخوردار
هر کجا افتاده‌ای بینی پی تعمیر باش
(همان، ج ۵: ۲۳۴۷)

عمر کوتاه می‌شود از دستگیری پایدار
در بساط زندگانی خضر از آن جاوید ماند
(همان، ج ۳: ۱۲۱۰)

رفت در گنج گهر پایش چو دیوار یتیم
چون خضر هر کس که در تعمیر ما امداد کرد
(همان، ج ۳: ۱۱۶۰)

ز معماری نصیب خضر عمر جاودانی شد
به درد باده تا ممکن بود تعمیر دل‌ها کن
(همان، ج ۶: ۳۰۲۰)

و اینکه خضر به پاداش تعمیر دیوار یتیم، دستش را به آب زندگی می‌شوید. در واقع شاعر صحنه‌ای را ترسیم کرده که خضر کار تعمیر دیوار را تمام کرده و در حال شستن دستانش است، اما نه با آب معمولی بلکه با آب زندگی. در واقع «به آب زندگی شستن» کنایه از زندگی جاوید یافتن است:

به آب زندگی شوید غبار از خویش بردستی
که دیوار یتیمی را چو خضر آباد می‌سازد
(همان، ج ۳: ۱۴۶۰)

شست دستش را به آب زندگی معمار صنع
خضر دیوار یتیمی را اگر آباد کرد
(همان، ج ۳: ۱۱۶۰)

هر که دیوار یتیمی را چو خضر آباد کرد
گرد راه از خویش می‌شوید به آب زندگی
(همان، ج ۶: ۳۲۶۵)

۵- نتیجه

داستان خضر به خاطر جذابیت‌های ویژه‌ای که دارد، همواره مورد توجه شاعران پارسی‌گو با رویکردهای متفاوت قرار گرفته‌است. در شعر صائب، خضر از هاله‌ی اسطوره‌ای پیشین خود خارج شده و تبدیل به شخصیتی واقعی گردیده که آب حیات خورده و زندگی جاودان یافته‌است؛ اما این زندگی جاودان ارزش چندانی ندارد و درواقع دنیا را برای خضر به زندانی ابدی تبدیل کرده‌است. رویکرد عمده‌ی صائب به داستان خضر و آب حیات، برعکس پیشینیان منفی است که دلایل آن را می‌توان در نگرش عرفانی وی، مخالف‌خوانی، و مضمون‌سازی شاعرانه خلاصه کرد. تنها بخش این داستان که در نظر او مثبت تلقی شده، تعمیرکردن دیوار متعلق به دو کودک یتیم است. وی کوشیده‌است با اشاراتی بیشتر از نوع حسن تعلیل و نه تلمیح به این بخش داستان، هم اسباب دنیایی رسیدن به آب حیات را توجیه کند و هم توصیه‌های اخلاقی در جهت کمک به درماندگان ارائه دهد.

منابع

۱-قرآن کریم

- ۲- ارباب شیرانی، سعید، «مضمون‌سازی در شعر و سبک هندی»، صائب و سبک هندی در گستره تحقیقات ادبی، چاپ اول، تهران: نشر قطره، صص ۱۱-۲۶، ۱۳۷۱.
- ۳- اشرف‌زاده، رضا، تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۳.
- ۴- امیری فیروزکوهی، سید کریم، «در حق صائب»، صائب و سبک هندی در گستره تحقیقات ادبی، چاپ اول، تهران: نشر قطره، صص ۱-۱۰، ۱۳۷۱.
- ۵- انوری، علی بن محمد، دیوان انوری، به اهتمام مدرس رضوی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.
- ۶- بیربای گیلانی، محمد، «نوآوری در شعر صائب»، صائب و سبک هندی در گستره تحقیقات ادبی، چاپ اول، تهران: نشر قطره، صص ۲۷-۴۰، ۱۳۷۱.
- ۷- پورنامداریان، تقی، داستان پیامبران در کلیات شمس، چاپ دوم، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹.
- ۸- حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان حافظ، قزوینی - غنی، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۸.
- ۹- حسن‌پور آلاشتی، حسین، طرز تازه، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۴.
- ۱۰- حکیم‌آذر، محمد، «انحراف از هنجار در شعر صائب تبریزی»، مجله ادبیات فارسی (دانشگاه آزاد مشهد)، شماره ۷ و ۸، صص ۱۱۶-۱۳۳، ۱۳۸۴.
- ۱۱- خاقانی، افضل‌الدین بدیل بن علی، دیوان خاقانی شروانی، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، چاپ پنجم، انتشارات زوار، ۱۳۷۴.
- ۱۲- رجائی بخارائی، احمدعلی، فرهنگ اشعار حافظ، چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۴.
- ۱۳- سجادی، ضیاء‌الدین، «معنی و مضمون در شعر صائب»، صائب و سبک هندی در گستره تحقیقات ادبی، چاپ اول، تهران: نشر قطره، صص ۱۰۹-۱۲۰، ۱۳۷۱.
- ۱۴- سعدی، کلیات سعدی، چاپ دوم، به اهتمام فروغی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.

- ۱۵- سورآبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری، *تفسیر سورآبادی*، به تصحیح سعیدی سیرجانی، چاپ اول، تهران: نشر فرهنگ نو، ۱۳۸۱.
- ۱۶- شمیسا، سیروس، *فرهنگ تلمیحات*، چاپ اول، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۶۲.
- ۱۷- شمیسا، سیروس، *سبک‌شناسی شعر*، چاپ اول، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۷۴.
- ۱۸- صائب، محمدعلی، *دیوان اشعار صائب*، به کوشش محمد قهرمان، چاپ پنجم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷.
- ۱۹- صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج پنجم، چاپ هشتم، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۷۸.
- ۲۰- طبری، *ترجمه تفسیر طبری*، ج ششم، چاپ سوم، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۷.
- ۲۱- عطار، شیخ فریدالدین، *دیوان عطار*، تصحیح تقی تفضلی، چاپ هشتم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- ۲۲- فرخی سیستانی، علی بن جولوغ، *دیوان حکیم فرخی سیستانی*، به کوشش دبیرسیاقی، انتشارات زوار، ۱۳۷۱.
- ۲۳- فروزانفر، بدیع‌الزمان، *احادیث مثنوی*، چاپ دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۷.
- ۲۴- کریمی، امیربانو، *دویست و یک غزل صائب*، چاپ ششم، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۷.
- ۲۵- محمدی، محمدحسین، *بیگانه مثل معنی*، چاپ اول، تهران: نشر میترا، ۱۳۷۴.
- ۲۶- معزی، محمدبن عبدالملک، *دیوان امیرمعزی*، به اهتمام عباس اقبال، تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۱۸.
- ۲۷- مولانا، محمد جلال الدین، *مثنوی معنوی*، به تصحیح نیکلسون، چاپ ششم، انتشارات مولی، ۱۳۶۸.
- ۲۸- مولانا، محمد جلال الدین، *کلیات دیوان شمس*، به تصحیح فروزانفر، چاپ اول، تهران: نشر راد، ۱۳۷۵.
- ۲۹- ناصرین خسرو قبادیانی، *دیوان ناصر خسرو*، به تصحیح مینوی-محقق، چاپ چهارم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.